عرفان و دين

سيد قوام‏الدين حسيني سياهکلرودي‏

چکيده‏

اين نوشتار در راستاي معرفي عرفان اسلامي در صدد بررسي سه مسئله منشأعرفان، نسبت عرفان و دين و خاستگاه عرفان اسلامي است. اين‏گونه مباحث عموماًدر فلسفه عرفان طرح مي‏گردند. در مسئله محبت فطري به خدا را مهم‏ترين ريشه‏گرايش به عرفان بيان مي‏دارد. در مسئله دوّم، دو نگاه متفاوتي که در نسبت بين عرفان‏و دين وجود دارد، بررسي و نقد مي‏گردند و در نهايت با تکيه به فطري بودن‏گرايشات عرفاني، دين را در آشکار ساختن و هدايت اين تمايلات به سوي کمال مؤثرمي‏داند و در مسئله پاياني با طرح و نقد دو نظريه، خاستگاه نخستين عرفان اسلامي راآموزه‏هاي اسلامي معرفي مي‏کند.

کليد واژه: عرفان، شهود جمال حق، عهد الست، گوهر و صدف دين، فطرت،تجربه عرفاني.

مقدمه

گرايش به عرفان و معرفت عميق نسبت به خداوند و هستي، از نيازهاي‏اصيل انساني است و خواه و ناخواه، راه خود را در ميان فکر و روح بشر و جوامع‏انساني مي‏گشايد. با انکار آن نمي‏توان وجودش را ناديده گرفت و مانع از ظهور وگسترش آن گرديد. ناديده گرفتن اين نياز و برآورده نکردن آن زمينه ايجادانحراف و گسترش انواع عرفان‏هاي دروغين را فراهم مي‏سازد، چنان که در يک‏دهه گذشته در ايران اسلامي شاهد آن بوده‏ايم. ظهور اين‏گونه عرفان‏ها درجامعه غربي که از عرفان و معنويت الهي، تهي گرديده است، چندان تعجب‏برانگيز نيست ولي آشکار گشتن و گسترش سريع آن در ايران اسلامي که مهدمعنويت و عرفان الهي است، جاي بسي تعجب و شگفتي دارد و نياز به کنکاشي‏عالمانه و محققانه دارد. بايد ريشه‏هاي اين تمايل انساني را شناخت، نسبت آن رابا دين سنجيد، و در خاستگاه عرفان اسلامي انديشيد تا به اين نياز اصيل انساني‏پاسخي شايسته داد. در اين نوشتار در صدد بررسي اين مسائل و پاسخگويي به‏پرسش‏هاي زير هستيم.

تمايل به عرفان در انسان‏ها از کجا ريشه مي‏گيرد؟ اديان و به ويژه اديان الهي‏چه نقشي در پيدايش و رشد عرفان دارند؟ عرفان و تصوف اسلامي از کجا ريشه‏

منشأ عرفان‏

گرايش به عرفان ريشه‏اي ديرينه در تاريخ بشر دارد. در ميان اقوام وملت‏هاي جهان کمتر قوم و ملتي را مي‏توان يافت که به کلي از تمايلات عرفاني‏خالي باشند. اين تمايلات را با عمق و صفاي بيشتر مي‏توان در ميان پيروان‏اديان آسماني به ويژه عارفان مسلمان يافت. اين ذوق و تمايل عرفاني در ميان‏انسان‏ها از کجا سرچشمه مي‏گيرد و منشأ آن چيست؟

پاسخ اين پرسش را بايد در ويژگي‏هاي وجودي انسان کاويد و در روح الهي‏که خداي متعال در او دميده است. با نگاه به ويژگي‏هاي روح انساني و صفات وکمالاتي که خداي متعال در جان انسان‏ها نهاده است، مي‏توان پاسخي روشن‏براي اين پرسش يافت.

ويژگي‏هاي روح انساني در قرآن کريم

قرآن کريم براي معرفي و شناساندن وجود انساني ويژگي‏هاي والاي روح‏انساني را برمي‏شمارد. برخي از اين ويژگي‏ها عبارتند از:

1. برخورداري از روح الهي‏

خداي متعال در سه جاي قرآن کريم در بيان چگونگي خلقت آدم‏عليه السلام اين‏حقيقت را بيان مي‏دارد که من از روح خودم در او دميدم. از آن جمله مي‏گويد:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص: 4))72)

قرآن کريم در اين آيات براي بيان شرافت روح انساني و قرب او به خداي‏متعال، روح را به خدا نسبت داده و فرموده است که از روح خودم در او دميدم.[1]

2. تعليم بي‏واسطه اسماي الهي‏

قرآن کريم در جريان خلقت آدم‏عليه السلام بيان مي‏دارد که خداي متعال همه‏اسماي «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّهَا» (بقره: 31)

نام‏ها را به تمامي به آدم بياموخت.

دميدن روح الهي و تعليم اسما، نورانيت و شايستگي‏اي به آدم بخشيد که اورا خليفه خدا در زمين و مسجود ملائکه ساخت.[2]

اين دو ويژگي اگرچه درباره خلقت حضرت آدم‏عليه السلام و انسان کامل است،[3] ولي‏حکايت از استعداد دروني انسان و امکان تقرّب او به خداي متعال و تعليم‏بي‏واسطه از او دارد.

3. شهود جمال حق در موطن الست‏

قرآن کريم از موطني خبر مي‏دهد که همه انسان‏ها در آن با چشم دل و درجانشان جمال حق را مشاهده و به ربوبيّت او اعتراف کرده‏اند.

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَي‏ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ‏بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَي‏ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذَا غَافِلِينَ» (اعراف:172)

و پروردگار تو از پشت بني‏آدم فرزندانشان را بيرون آورد و آنان را بر خودشان‏گواه گرفت و پرسيد آيا من پروردگار شما نيستم؟ گفتند: آري گواهي مي‏دهيم تا درروز قيامت نگوييد از آن بي‏خبر بوديم.

خداي متعال در عالمي از عوالم هستي - که از عوالم وجودي ما انسان‏ها است- همه انسان‏ها را حاضر ساخت و آنان را گواه جان‏هاي خود ساخت. آن‏ها جمال وجلال الهي و وجه کريم ربوبي را در آينه جان‏هاي خود ديدند و عاشق جمال اوگشتند. از اين عالم به نام «عالم الست» و «روز ازل» ياد مي‏کنند. اين عالم، عالم‏قرب و شهود و عالم عهد و ميثاق است و آيات و روايات از اسرار و دقايق آن پرده‏برداشته است.[4]

در روايتي زراره درباره اين آيه کريمه از امام صادق‏عليه السلام پرسيد: امام‏عليه السلام آن‏معاينه و ديدن خدا بود، پس خداوند آن ديدن را از يادشان برد و اقرار و گواهي دادن‏را در دل‏هايشان ثابت نگاه داشت و اگر چنين نبود هيچ کس خالق و رازق خود رانمي‏شناخت.[5]

در روايتي ابوبصير به امام صادق‏عليه السلام عرضه مي‏دارد: آيا مؤمنان در روزقيامت خدا را خواهند ديد؟ امام مي‏فرمايد: آري پيش از قيامت هم ديده‏اند!عرض مي‏کند، چه وقت؟ امام‏عليه السلام مي‏فرمايد: وقتي به آن فرمود: «آيا من‏پروردگار شما نيستم و آنان پاسخ دادند: آري.» امام صادق‏عليه السلام لختي سکوت کردو آنگاه فرمود: اهل ايمان در همين دنيا پيش از برپايي قيامت خدا را مي‏بينند.آيا تو همين لحظه او را نمي‏بيني؟ ابوبصير گفت: فدايت گردم آيا اجازه‏مي‏فرماييد اين سخن را براي ديگران بازگو کنم؟ حضرت فرمود: نه؛ زيرا اهل‏انکار و نادانان، آن را نخواهند پذيرفت و گمان خواهند کرد که تشبيه و کفر است بااين که ديدن با قلب همانند ديدن چشم نيست خداوند پاک است از آنچه‏تشبيه‏گران و ملحدان او را به آن وصف مي‏نمايند.[6]

در ادبيات عرفاني ما نيز بسيار از اين عالم سخن به ميان آمده است. حافظ دراين باره گويد:

سر زمَستي برنگيرد تا به صبح روز محشر

هر که چون من در ازل يک جرعه خورد از جام دوست‏

حافظ در اين بيت به جرعه‏اي از شراب طهور محبت اشاره دارد که در مقام‏شهود و موطن الست به او رسيده است و بي‏قراري و انجذاب آن براي هميشه دردل او باقي است. در جاي ديگر گويد:

خرّم دل آن که همچو حافظ

جامي زمي الست گيرد

باز گويد:

نه اين زمان دل حافظ در آتش طلب است‏

که داغدار اَزَل همچو لاله خودروست‏

يعني آتش عشق و طلب که در اين دنيا دل او را فراگرفته است نه اين زمان‏بلکه به دنبال آتش عشق و طلب روز ازل است.

4. فطرت توحيدي انسان‏ها

قرآن کريم بر اين نکته تأکيد مي‏ورزد که انسان‏ها داراي فطرت و خلقتي‏خدايي هستند و از آن‏ها مي‏خواهد اين فطرت الهي و يکتاپرستي را زنده بدارندو به آن روي آورند.

«فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ‏ذلِکَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ» (روم: 30)

به يکتاپرستي روي به دين آور فطرتي الهي که خدا همه را بدان فطرت بيافريده‏است، و در آفرينش خدا تغييري نيست. دين پاک و پايدار اين است، ولي بيشتر مردم‏نمي‏دانند.

دميدن روح الهي در انسان و شهود جمال حق در عالم الست، بنيان فطرت‏توحيدي انسان‏ها را مي‏سازد. اين عشق فطري به خداي متعال سبب مي‏گرددکه انسان‏ها در حيات دنيوي جز با نام خداي متعال آرام نگيرند و به هر چه جز اودست يابند آرامش نيابند.[7]

انديشه در اين آيات روشن مي‏سازد که عشق و محبت فطري، ريشه اساسي ومهم گرايش به عرفان حقيقي در جامعه انساني است گرچه تأثير عوامل گوناگون‏اجتماعي و رواني را در بروز و رشد آن نمي‏توان انکار کرد.1 . تفسير الميزان، ج 17، ص 225. در روايات نيز آمده است که خداي متعال روحي رابيافريد و بر همه ارواح برتري بخشيد و برگزيد و آن را در آدم دميد. ر.ک. توحيد صدوق،باب 27، ص 173 - 170.2 . سوره بقره، آيه 34.3 . امامت و انسان کامل از ديدگاه امام خميني، فروغ السادات رحيم‏پور، ص 212.4 . ر.ک. تفسير الميزان، ج 8، ص 322 - 306؛ کتاب اسماء حسني، استاد محمد شجاعي، ص‏29.5 . المحاسن، احمدبن محمد برقي، ص 241.6 . توحيد صدوق‏رحمهم الله، باب هشتم، حديث 21، ص 116.7 . سوره رعد، آيه 28، اَلا بِذِکرِاللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبْ.

دين و عرفا

دين به ويژه دين الهي چه نسبتي با عرفان دارد؟ آيا عرفان ذاتاً پديده‏اي‏ديني است و از دين ريشه مي‏گيرد يا جدا و مستقل از دين هم مي‏تواند باشد؟دين چه نقشي در پيدايش و رشد و شکوفايي عرفان دارد؟ اين‏ها پرسش‏هايي‏اندکه در اين بخش جوياي پاسخ به آن‏ها هستيم. در آغاز توجه به اين نکته لازم‏است که نسبت بين دين و عرفان در اديان الهي و غيرالهي متفاوت است.براساس هر يک از تمايلات عرفاني پاسخ، تفاوت خواهد کرد. براي نمونه مصداق‏دين و عرفان هندي يکي است و مي‏توان گفت اين دين از عرفان هندي‏سرچشمه گرفته است؛ در حالي که در اديان الهي چنين نيست. تمايل به عرفان‏و تهذيب نفس نيز با انگيزه‏هاي گوناگون همراه است. علامه طباطبايي‏رحمهم الله سه‏انگيزه اساسي براي آن برشمرده است و تنها دو قسم آخر آن را عرفان حقيقي‏مي‏داند. اين انگيزه‏ها عبارت‏اند از:

1. دست‏يابي به قدرت‏هاي نهفته در نفس براي رسيدن به هدف‏هاي‏دنيوي؛

2. پي بردن به حقيقت نفس؛

3. شناخت خداي متعال از راه معرفت نفس و تهذيب آن.[1]

هدف ما در اين بخش روشن ساختن نسبت بين اديان الهي و عرفان حقيقي‏است و به تمايلات عرفاني ديگر و اديان غيرالهي نمي‏پردازيم.

در بيان نسبت بين دين و عرفان به دو نگاه متفاوت برمي‏خوريم:

1. عرفان مستقل از دين:

برخي عرفان را پديده‏اي ديني نمي‏دانند و مستقل از اديان مي‏شمارند ومعتقدند که ممکن است عرفان با يکي از اديان پيوند يابد ولي اين پيوند الزامي‏نيست. والتر ترنس استيس نويسنده و فيلسوف انگليسي از کساني است که‏عرفان را پديده‏اي ديني نمي‏داند، ولي آگاهي عرفاني را در ميان همه اديان هرعارفي در هر فرهنگي احوال خويش را بر وفق آئيني که در دامنش پرورش يافته‏است تعبير مي‏کند.[2]

وي پس از طرح مباحثي در اين باره نتيجه مي‏گيرد:

نتيجه کلي در باب پيوند عرفان از يک سو و اديان رسمي از سوي ديگر اين است‏که عرفان مستقل از همه آنها است؛ به اين معنا که مي‏تواند بدون هيچ يک از آن‏هاوجود داشته باشد.[3]

برخي محققان ايراني نيز با تکيه به سخنان استيس معتقدند که ارتباطاعتقادات ديني با عرفان تنها در تعبير و تفسير مشاهدات عرفاني است. براي‏نمونه دکتر سيديحيي يثربي در کتاب فلسفه عرفان، ص 222 مي‏گويد: «عرفان‏يک تجربه است و اديان تعبيرهايي در آن تجربه». بدين معنا که اعتقادات ديني‏تنها قالب‏ها و تفسيرهايي براي بيان مشاهدات و تجربيات عرفاني است و عرفان‏بيش از آن با آموزه‏هاي ديني ارتباطي ندارند.[4]

نقد نظريه اوّل‏

چنان که گذشت عرفان از عشق فطري موجود در نهاد انسان‏ها سرچشمه‏مي‏گيرد و از نظر منشأ پيدايش جداي از اديان است به ويژه در عرفان‏هاي‏ابتدايي؛ ولي بروز اين تمايلات و هدايت آن در پرتو تعليمات الهي اديان است.بنابراين، ارتباط اديان الهي با عرفان تنها در تعبير و تفسير تجربيات عرفاني‏نيست، بلکه دين در بيدارکردن فطرت خدايي انسان و نشان دادن راه و هدف، وهدايت به سوي کمال توحيد، نقشي اساسي دارد.

علّامه طباطبايي‏رحمهم الله در اين باره مي‏گويد:

«راه تهذيب و تصفيه - زندگي معنوي و ذوق عرفاني - غريزه است که در نهادانسان نهفته است و با حصول استعداد و ارتفاع موانع، غريزه نامبرده بيدار شده،انسان را رهسپار اين راه خواهد ساخت و با پيدايش اديان و مذاهبي که کم و بيش باجهان ابديّت و ماوراء که با بيدار شدن حس نهفته خود، دل از تعلقات اين جهان‏گذران و پر از رنج و نوميدي کنده و به هواي آسايش روي به جهان ابديت آورند وعملاً نيز در هر يک از اديان و مذاهبي که نامي از خدا در ميانشان هست گروهي ازشيفتگان زندگي معنوي و روش عرفاني مي‏بينيم.[5]

2. تجربيات عرفاني؛ گوهر دين‏

فيلسوفان دين از گوهر و صدف اديان سخن به ميان آورده‏اند و تلاش‏مي‏کنند گوهر اديان را معرّفي کنند. برخي فيلسوفان دين، «تجربيات عرفاني» راگوهر دين معرفي کرده‏اند.[6] اين نگاه بر خلاف نگاه پيشين که عرفان را مستقل‏از دين مي‏پنداشت، تجربيات عرفاني را گوهر دين قلمداد مي‏کند.

نقد نظريه دوم‏

اين دسته از فيلسوفان غربي براي رهايي از تعارض علم و عقل با دين، گوهردين را تجربيات عرفاني معرفي کرده‏اند؛ زيرا تجربيات عرفاني به قلمروي فراتراز علم و عقل مربوط است.[7]

براي تقسيم دين به گوهر و صدف، تفسيرهاي متعددي وجود دارد. اين‏تقسيم بر مبناي برخي از اين تفسيرها درست و بر مبناي برخي ديگر نادرست‏است.[8] براي نمونه، اگر گوهر دين را حقيقت دين بدانيم و در نتيجه تجارب‏عرفاني را حقيقت دين و عقايد و مناسک و اخلاق را از اين حقيقت خارج‏محسوب کنيم، تقسيمي نادرست خواهد بود و با واقعيت اديان الهي ناسازگاراست. اما اگر گوهر دين را به هدف نهايي دين و صدف آن را به اهداف مياني دين‏تفسير نماييم، تقسيمي درست خواهد بود و مي‏توان براي دين گوهر و صدفي‏تصوير نمود؛ زيرا هدف اساسي دين و مقصد احکام و روش‏هاي تربيتي آن‏توحيد است و اهداف ديگر مقدمات اين هدف عالي هستند.

آيت‏اللَّه جوادي آملي در اين باره مي‏گويد:

هدف عالي دين توحيد و به تعبير اهل معرفت رسيدن به مقام فناي في‏اللَّه‏است، حتّي اهدافي چون زندگي اخروي و يا اهتمام به زندگي دنيوي يا ساختن‏جامعه نمونه يا تأمين عدالت اجتماعي از اهداف مياني دين است که ارزش آن‏هاوابسته به هدف نهايي دين يعني توحيد است.[9]

عارفان مسلمان نيز تجربيات عرفاني را به اين معنا گوهر دين مي‏شمارند.[10]طبق اين تفسير از گوهر و صدف دين، تجربه توحيدي گوهر و هدف اصلي دين به‏شمار مي‏رود و عرفان با دين ارتباطي محکم مي‏يابد.

دين؛ کمال عرفان‏

انديشه در اهداف و روش دين در هدايت انسان‏ها و علل بروز و رشد تمايلات‏عرفاني ما را در فهم بهتر ارتباط دين و عرفان ياري مي‏دهد. دين مجموعه‏اي ازآموزه‏ها و دستورهاست که پيامبران از سوي خداي متعال براي نجات و سعادت‏انسان‏ها عرضه کرده‏اند. علم بي‏پايان خداوند به نيازهاي حقيقي و فطري انسان،ارتباطي محکم بين دين و فطرت ايجاد کرده است. دين با توجه به اين نيازهاي‏فطري و تعديل و هدايت آن‏ها انسان‏ها را به سوي کمال حقيقي هدايت مي‏کند.حضرت اميرالمؤمنين‏عليه السلام اهداف بعثت انبيا را چنين وصف مي‏کند:

«فَبَعَثَ فيهِم رُسُلَهُ وَ واتَرَ اِلَيْهِمْ اَنْبِياءَهُ، لِيَستأدُوهُمْ ميثاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُدَکِّرُوهُمْ‏مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْليغِ، وَ يُثيرُوا لَهُمْ دَفائِنَ الْعُقُولِ».

پس پيامبران خود را برانگيخت، و يکي پس از ديگري فرستاد تا عهدخداشناسي را که در فطرت آدمي بود باز طلب کنند و نعمت از ياد رفته را باز به يادآورند، و با مدد حجّت و برهان آنان را به راه بنابراين، پيامبران انسان‏ها را به وفا به‏پيمان‏هاي فطري خود دعوت مي‏کنند و توانايي‏هاي فکري و روحي آنان راشکوفا مي‏سازند.

عرفان همانند ديگر گرايش‏هاي فطري انسان از دو ويژگي برخوردار است:

1. گرايشات فطري اگرچه در تمامي انسان‏ها وجود دارند، ولي براي‏آشکارشدن نيازمند تحريک و ايجاد زمينه‏اند. اين گرايش‏ها در همه زمان‏ها وبراي همه انسان‏ها آشکار نمي‏گردند. انيشتن درباره برانگيختن حس مذهبي‏مي‏گويد:

به نظر من مهم‏ترين وظيفه هنر و علم اين است که اين حس لاهوت را برانگيزد وآن را در وجود آن‏ها که صلاحيت دارند زنده نگه دارد.[11]

استاد مطهري پس از نقل اين کلام چنين مي‏گويد:

مهم‏ترين راه خداشناسي همان است که آقاي انيشتين نشان داده است. کار علم‏و هنر است که اين احساس را تحريک کند همانند حس هنر در انسان است. حس‏هنر و زيبايي در هر کسي هست منتها آن را بايد تقويت کرد. با نشان دادن مظاهرهنر و آشناکردن به آن، اين حس را بايد تقويت کرد، عبادات نيز حس خداشناسي راتقويت مي‏کند و بشر هر راه ديگري را طي کند از آن بي‏نياز نيست.[12]

بنابراين، دين و آموزه‏هاي ديني سبب بروز گرايش‏هاي عرفاني در انسان‏هإ؛//اًک‏ک‏کّ‏مي‏گردد.

2. گرايش‏هاي فطري پس از بروز براي رسيدن به کمال نياز به تربيت وهدايت دارند و گرنه به کمال شايسته نمي‏رسند و گاه نيز با تربيت نادرست ازمسير کمال خارج مي‏گردند.

با تأمل در اين دو ويژگي کمالات فطري و هدفي که انبيا در پي آن‏اند، بروز وهم در مرحله رشد و هدايت نيازمند دين است و با آن پيوند مي‏يابد. علامه‏طباطبايي(ره) درباره جايگاه دين در تحقق تمايلات فطري مي‏گويد:

فطرت کمال انساني را تشخيص مي‏دهد، ولي اين تشخيص به تنهايي کافي نيست‏که کمالات انساني را فعليت بخشد و نياز به ياوري دارد که او را ياري دهد و اين ياوري که‏فطرت را در فعليت بخشيدن به کمالات ياري مي‏دهد حقيقت نبوّت است.[13]

دين و عرفان ناب‏

آنچه تاکنون درباره نسبت بين دين و عرفان گفتيم، درباره عرفان‏هاي بشري‏است که با پيدايش اديان الهي آشکار گشتند. اديان الهي، انسان‏ها را به عرفاني‏اصيل و جامع دعوت مي‏کنند؛ زيرا آن‏ها را به مراتب بالاي عشق و دلدادگي به‏خداي متعال، بندگي و معرفت به او دعوت مي‏کنند و راه رسيدن به آن را نيزمي‏نمايانند. چنين عرفاني گذشته از آن که با آموزه‏هاي ديني آشکار و تکامل‏مي‏يابد، از اديان الهي سرچشمه مي‏گيرد و جزء تعاليم اصلي آن‏هاست.

بنابر آنچه گذشت، درباره نسبت بين عرفان و دين بايد گفت: عرفان‏هاي‏بشري از نيازهاي روحي انسان ريشه مي‏گيرند و از اين نظر وابسته به اديان الهي‏نيستند، امّا با دقّت در فطري بودن گرايش‏هاي عرفاني و نياز به تحريک و هدايت‏آن، دين نقش مهمّي در پيدايي و هدايت تمايلات عرفاني دارد. از اين‏روعرفان‏هايي که در بين اديان الهي روييده‏اند، از عمق و جامعيّت بيشتري‏برخوردارند. عرفان ناب ديني از دعوت‏هاي مهم انبياست و از دين ريشه‏مي‏گيرد و کمال مي‏يابد.1 . ترجمه تفسير الميزان، ج 6، ص 281.2 . عرفان و فلسفه، والتر ترنس استيس، ترجمه بهاءالدين خرمشاهي، ص 356.3 . همان، ص 357.4 . ر.ک. دين و عرفان، دکتر يثربي، ص 289 - 285.5 . بررسي‏هاي اسلامي، علامه سيدمحمدحسين طباطبايي، با کوشش سيدهادي‏خسروشاهي، ج 1، ص 220.6 . ر.ک. تجربه ديني و گوهر دين، عليرضا قائمي‏نيا، ص 183 - 176.7 . همان، ص 176.8 . ر.ک. کتاب دين‏شناسي، آيةاللَّه جوادي آملي، ص 73 - 61؛ کتاب جستارهايي در کلام‏جديد، علي شيرواني، ص 184 - 169.9 . دين‏شناسي، آيةاللَّه جوادي آملي، ص 65.10 . جستارهايي در کلام جديد، ص 181.11 . راه‏هاي اثبات وجود خدا، استاد مرتضي مطهري، ص 25.12 . همان.13 . تفسير الميزان، ج 2، ص 151.

خاستگاه عرفان اسلامي

فرهنگ غني اسلامي زمينه‏ساز ظهور و شکوفايي علوم بسياري در ميان‏مايه‏هاي اصلي خود را از اسلام گرفته‏اند و اصول و قواعد خود را بر آن نهاده‏اند.برخي ديگر مانند طب و رياضيات از خارج جهان اسلام به فرهنگ اسلامي راه‏يافته‏اند و تکامل پذيرفته‏اند. عرفان اسلامي از علومي است که در دامن فرهنگ‏اسلامي به شکوفايي رسيده است. درباره خاستگاه آغازين عرفان اسلامي و اين‏که مايه‏هاي اصلي خود را از کجا گرفته است و جزء کدام دسته از علوم اسلامي‏است سه نظريه وجود دارد:

1. اسلام؛ تنها خاستگاه عرفان اسلامي‏

عرفا بر اين نظر اصرار مي‏ورزند و وجود ريشه‏هاي غيراسلامي را نمي‏پذيرند.آنان به قرآن و سنت پيامبر اسلام‏صلي الله عليه وآله اهميت بسيار مي‏دهند و سخنان خود را بااستناد به آيات و روايات بيان مي‏کند.

جنيد بغدادي گويد:

«هر که حافظ قرآن نباشد و حديث ننوشته باشد به وي اقتدا نکنيد که علم مامقيّد به کتاب و سنت است».[1]

عارفان مسلمان براي نشان دادن دلبستگي خود به آموزه‏هاي اسلامي‏بيشتر از ديگر علوم اسلامي، اصطلاحات خود را از کتاب و سنت گرفته‏اند.

2. مايه گرفتن عرفان اسلامي از خارج جهان اسلام‏

دو دسته داراي اين نظريه هستند:

الف. شرق شناسان‏

برخي مستشرقين با تکيه به شباهت‏هايي که بين عرفان اسلامي وعرفان‏هاي ديگر وجود دارد تلاش مي‏کنند ريشه‏هاي عرفان اسلامي را در خارج‏از جهان اسلام جستجو کنند و معتقدند اسلام نمي‏تواند خاستگاه چنين‏معنويتي باشد.

استاد مطهّري در اين باره مي‏گويد:

بعضي از مستشرقين اصرار داشته و دارند که عرفان و انديشه‏هاي يافته است،گاهي براي آن ريشه مسيحي قائل مي‏شوند و مي‏گويند افکار عارفانه نتيجه ارتباطمسلمانان با راهبان مسيحي است، و گاهي آن را عکس العمل ايراني‏ها عليه اسلام وعرب مي‏خوانند، و گاهي آن را در بست محصول فلسفه نوافلاطوني که خود محصول‏ترکيب افکار ارسطو و افلاطون و فيثاغورس و گنوسي‏هاي اسکندريه و آراء و عقايد يهودو مسيحيان بوده است معرّفي مي‏کنند و گاهي آن را ناشي از افکار بودايي مي‏دانند.[2]

از جمله شرق شناساني که از اين نظريه پيروي مي‏کنند، مي‏توان از آلفردفن‏کرمر نام برد. وي در کتاب «افکار برجسته اسلامي» (1868 م) تصوف‏اسلامي را ترکيبي از دو عنصر رهبانيّت مسيحي و بودايي‏گري مي‏داند و پيدايش‏فکر وحدت وجود را در تصوف اسلامي به ريشه‏هاي هندي و محاسبه و مراقبت رابه بودايي‏گري نسبت مي‏دهد.[3]

دُرزي خاورشناس هلندي در کتاب «مقالاتي در تاريخ اسلام» (1879م) مي‏گويد:

صوفيان خود مي‏کوشند که مذهب خويش را تنها به علي‏عليه السلام و محمدصلي الله عليه وآله بلکه‏به پيامبران پيشين مانند ابراهيم برسانند در نظر وي آنچه به حقيقت نزديک‏مي‏نمايد اين است که قبل از بعثت پيامبرصلي الله عليه وآله عرفان در ايران رايج بوده و به‏متصوفان ايراني رسيده است.[4]

ريچارد هارتمان، ماکس هورتن از جمله خاورشناساني هستند که فکرهندي را ريشه اصول تصوّف اسلامي مي‏دانند.[5]

تحقيقات گسترده محققان غربي در عرفان اسلامي‏

از اواخر قرن 19 م و اوايل قرن 20 نسل نويني از محققان تصوّف در غرب‏تحقيقات گسترده‏اي در عرفان اسلامي نمودند.

آن‏ها لويي ماسينيون و رينولد نيکلسن هستند. آنان به صراحت منبع اصلي‏عرفان اسلامي را قرآن و سنت مي‏دانند. لويي ماسينيون براي اثبات نظريه خوددرباره اصل و پيدايش تصوّف به روشي علمي و دقيق يعني بررسي اصطلاحات‏صوفيّه و ارجاع آن‏ها به منابع اصلي، پرداخت، تا به اين وسيله عواملي را که به‏پيدايش تصوف اسلامي کمک کرده و در تکوين و تحول آن تأثير داشت آشکار سازد.وي نتيجه گرفت که اصطلاحات عرفاني از چهار منبع زير سرچشمه مي‏گيرد:

- قرآن که مهم‏ترين به شمار مي‏رود؛

- علوم اسلامي مثل حديث، فقه و نحو و غير آن‏ها؛

- مصطلحات متکلمان صدر اسلام؛

- زبان علمي که شش قرن آغاز مسيحيّت از زبان‏هاي يوناني و تازي و غيرآن‏ها شکل گرفت و زبان علم و فلسفه شد.

او در نهايت مايل است بگويد: تصوّف اسلامي از بطن اسلام پيدايش يافت.[6]

ب. مخالفان عرفان در جهان اسلام‏

اينان تلاش کردند عرفان و تصوف را يکسره با اسلام بيگانه بخوانند و در پي‏ريشه‏هاي غيراسلامي براي آن باشند. عرضه کردن تفسيري دقيق و رمزي ازمعارف اسلامي، گرايش به تأويل آيات و روايات و تفسير احکام ديني، جدا کردن‏طريقت و حقيقت از شريعت و در پيش گرفتن راه و روشي به نسبت متمايز ازآموزه‏هاي ديني براي رياضت و سير و سلوک از همان آغاز سبب گرديد جمعي ازعالمان اهل سنت و شيعه با راه و روش عارفان مخالفت ورزند و براي عرفان وتصوف به دنبال خاستگاهي خارج از جهان اسلام باشند.

از ديدگاه اين دو گروه - مخالفان عرفان در جهان اسلام و برخي شرق شناسان- اسلام ديني ساده و بي‏تکلّف و تهي از مفاهيم عميق و رمزي است. توحيداسلامي براي همگان مفهوم است و آنچه عرفا در اين باره گفته‏اند، چيزي جدا ازتوحيد اسلامي است. زهد و اعراض از دنيا براي دست‏يابي به نعمت‏هاي حيات رابيان مي‏کند. سير و سلوک عرفاني از زهد اسلامي جدا است؛ زيرا مفاهيمي مانندعشق و فنا در خدا و تجلي خداوند در قلب عارف در سير و سلوک طرح مي‏گرددکه در زهد اسلامي وجود ندارد. نيکان صحابه رسول اکرم‏صلي الله عليه وآله، که عرفا خود را به‏آن‏ها منسوب مي‏کنند، زاهداني بيش نبودند و روح آنان از سير و سلوک عرفاني وتوحيد عرفاني بي‏خبر بوده است.[7]

3. اسلام؛ خاستگاه نخستين عرفان اسلامي‏

طبق اين نظريه عرفان در دو بخش نظري و عملي، مايه‏هاي اوّليه خود را ازاسلام گرفته و به شرح و توضيح آن پرداخته و اصول و قوانين آن را بيان کرده‏است و در گذر زمان تحت تأثير انديشه‏هاي ديگر قرار گرفته است. اين که عارفان‏تا چه ميزان از اين سرمايه اسلامي بهره گرفتند و در شرح و بسط مايه‏هاي‏آغازين توفيق يافتند و يا چه اندازه از قوانين اسلام فاصله گرفتند و افکار وانديشه‏هاي ديگران تا چه حد بر آن‏ها مؤثر بوده است نيازمند تحقيقي جداگانه‏است. آنچه مسلّم است، تعليمات و دستورهاي اسلام و راه روشي که پيشوايان‏دين در پيش گرفتند، زمينه‏ساز معنويتي بزرگ و تحولي شگرف در فکر و روح‏مسلمانان بوده است. همين منابع سرشار قرآن و احاديث و سيره امامان‏عليه السلام‏است که خاستگاه نخستين عرفان اسلامي است. مايه‏هاي نخستين اسلامي‏بسي غني‏تر است از آنچه برخي پنداشته‏اند، نه توحيد اسلامي بدان سادگي‏است که پنداشته‏اند و نه معنويت انسان در اسلام منحصر در زهد خشک است وبه نيکان صحابه رسول اکرم‏صلي الله عليه وآله آن چنان بوده‏اند که وصف شده و نه آداب‏اسلامي محدود به اعمال ظاهري است.

اشتباه شرق شناسان عدم آشنايي کامل آنان با دقايق قرآن و احاديث است.عدم اعتقاد به مباني دين اسلام نيز سدّ بزرگي براي آشنايي کامل آنان به معارف‏اسلامي است. استاد سيدجلال‏الدين آشتياني در اين باره گويد:

اين دانشمندان نخواستند تصديق نمايند که شريعت اسلام مبدأ اين همه‏تحولات فکري مي‏باشد و تصوف به معناي حقيقي شرح و توضيح معارف قرآن وحديث در اصول و عقايد و علم سلوک و اخلاق است. عرفاي اسلامي معتقدند که‏مبدأ اخذ معارف آن‏ها کتاب الهي و مقام ولايت کليه و باطن حضرت خاتم‏الانبياءصلي الله عليه وآله و الاولياءعليه السلام مي‏باشد. با قطع و اطمينان مي‏توان گفت که کبار مشايخ‏عرفاني در اوايل ظهور هنگام نضج آن، از وجود اين مآخذ که مستشرقين مأخذ افکارآن‏ها قرار داده‏اند بوجه من الوجوه اطلاع نداشتند.[8]

امام خميني‏رحمهم الله درباره آيات آغازين سوره حديد مي‏گويد:

به جان دوست قسم که تعبيري براي حقيقت توحيد ذاتي و اسمايي بهتر از اين‏تعبير نيست؛ سزاوار است که جميع اصحاب معارف براي اين عرفان تام‏محمدي‏صلي الله عليه وآله و کشف جامع احدي و آيه محکمه الهي سجده کنند و در خاک افتند.آن‏ها که به کلمات عرفاء شامخ و علماي باللَّه و اولياي رحمان خرده‏گيري مي‏کنندخوب است ببينند کدام عارف رباني يا سالک مجذوب بيشتر از آنچه اين آيه شريفه‏تامه و نامه قدس الهي متضمن است بياني کرده يا تازه‏اي به بازار معارف آورده است.[9]

آيات و روايات و دعاهاي معصومان سرشار از مضامين والاي عرفاني‏اند و راه ورسم توحيد و عشق و بندگي را به سالکان کوي دوست مي‏آموزند. هر يک از اين‏متون مي‏تواند الهام‏بخش معارفي عميق در عرفان نظري و عملي باشد.1 . ترجمه رساله قُشيريّة، ابوالقاسم عبدالکريم قشيري با تصحيح بديع الزمان فروزانفر، ص‏52.2 . آشنايي با علوم اسلامي، مرتضي مطهّري، ص 195.3 . پيدايش و سير تصوّف، رينولد نيکلسن، ترجمه باقر معين با مقدمه عفيفي، ص 14.4 . همان، ص 15.5 . همان، ص 17.6 . همان، ص 20.7 . آشنايي با علوم اسلام، استاد مرتضي مطهري‏رحمهم الله، ص 197 - 196.8 . مجموعه رسائل حاج ملاهادي سبزاواري، مقدمه سيدجلال‏الدين آشتياني، ص 137.9 . آداب الصلاة، امام خميني‏رحمهم الله، ص 304.

جمع‏بندي

موجوديّت دنيايي انسان و آن چه را به دست خويش مي‏کند او را از ديدارجمال حق محجوب ساخته است. گاه، بارقه‏اي از نور بيداري و اميد در اين ديارغربت در دل او مي‏درخشد و او را به وادي طلب و شهود جمال حق دعوت‏مي‏کند. فطرت گسترش عرفان است. اگرچه تأثير عوامل گوناگون رواني،اجتماعي و تاريخي را نمي‏توان ناديده انگاشت. بنابراين عرفان از جهت منشاءايجاد مستقل از دين است ولي با اين همه، آموزه‏هاي ديني انسان‏ها را به حب‏حق و معرفت عميق نسبت به او دعوت مي‏کنند و راه رسيدن به آن را نيز نشان‏مي‏دهند و افزون بر آن در آشکارساختن تمايلات عرفاني انسان و تبيين راه وهدف آن تأثير مستقيم دارند.

عرفان و تصوف اسلامي نيز به رغم آن که برخي در جست‏وجوي خاستگاهي‏در خارج جهان اسلام براي آن هستند، و معتقدند آموزه‏هاي اسلامي از دقايق‏عرفان و سلوک تهي است، از متن آموزه‏هاي اسلامي روييده است. عارفان‏مسلمان در فهم آموزه‏هاي عرفاني اسلام تلاش فراوان کرده‏اند، ولي از لغزش وخطا در امان نبوده‏اند و به علل گوناگون از عرفان ناب اسلامي دور گشتند. بايد درعين احترام به تلاش‏هاي آنان در تصحيح آن چه به نام عرفان اسلامي عرضه‏کرده‏اند کوشيد و مردم را به عرفان ناب ولايي و روش عالمان بزرگ شيعه دعوت‏کرد و در تبيين آن تلاش نمود.